



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

بحث در حکم تعلیم علوم واجب و راجح بود ابتدا به صورت قاعده کلی بحث کردیم که تعلیم علوم راجح مستحب است الا در موارد خاص که بعضی از موارد خاص که عناوین کلی ویژه داشت را برشمردیم که در واقع موارد خاص عناوین کلی موجب لوجوب تعلیم بود؛ اما موارد خاصی در روایات هست که در خود روایات به صورت خاص به نحو استحباب یا وجوب به آن ترغیب شده است. یکی از موارد خاص بحث تعلیم قرآن بود و دومین مورد تعلیم الحدیث بود. این روند بحث است.

## قاعده کلی تعلیم علوم واجب و مستحب

بنابراین اگر بحث‌های خاص هم نداشتیم یک مبنای کلی و قاعده عامی در بحث اول داشتیم که تعلیم علوم واجب و مستحب، مستحب است مگر در مواردی که عناوینی بیاید و آن امر را واجب کند که آن هم چهار پنج مورد کلی بود. علاوه بر آن در موضوعات حدود ده طایفه یا ده تعبیر در روایات آمده بود که به این ترتیب است؛

- ۱- تعدادی از روایات به بسط الحدیث و نشره ترغیب می‌کرد؛ بسط الحدیث همان نشر حدیث است.
- ۲- یک عده روایات دلالت بر حفظ الحدیث می‌کرد که حفظ را هم معنا کردیم
- ۳- طایفه سوم دلالت بر روایات الحدیث می‌کرد یعنی عنوان روایت حدیث بر آن آمده است
- ۴- طایفه چهارم در کتابت الحدیث آمده بود
- ۵- طایفه پنجم تسدید الحدیث لقلوب مؤمنین بود که نوعی ترسیخ مضامین و مفاد حدیث در قلوب مؤمنان است
- ۶- طایفه ششم افاده الحدیث بود تعبیر افاده داشت که آن فایده حدیث را به دیگران منتقل کند
- ۷- طایفه هفتم تبلیغ و ابلاغ بود
- ۸- طایفه هشتم حمله الی الافقه بود حدیث تعبیر حمل داشت یا حمله الی الافقه یا الی الفقیه
- ۹- طایفه نهم آنجاهایی بود که تعلیم الحدیث آمده بود تعلیم الحدیث به صورت کلی یا تعلیم الحدیث بالصیبان و الاحداث



۱۰- طایفه‌ای که دلالت بر این می‌کرد که التزام لمذاکره الحدیث که برای مذاکره حدیث به دیدن یکدیگر بروند.

سؤال: پس اضاعة الحدیث چیست؟

جواب: اضاعة الحدیث افشای حدیث است که در روایات می‌گوید افشای حدیث به نامحرمان نشود منتها قرائنی دارد که احادیث ویژه و خاص را نباید به نامحرمان و کسانی که تحمل ندارند گفت. در واقع این یک مقیدی است که در بعضی روایات آمده است منتها محدود به مواردی است که کسی تحمل آن را ندارد یا موجب مفسده‌ای می‌شود. این‌ها را باید جدا بحث کنیم اضاعة الحدیث بیشتر جاهایی به کار رفته که می‌گوید این کار را نکنید منتها محدود به موارد خاص است. شاید مجموعاً بیست سی روایت باشد و قطعاً روایت بیش از این است. این روایات خاصه بود. -روایات عامه آدرس‌های دقیقی دستم نیست مناسب است خودتان در کنز العمال و منابع عامه تتبعی کنید کمکی هم بدهید من فرصتم زیاد نشد که همه آن کتاب‌ها را بینم قاعدتاً در بین آن‌ها هم هست -

## پیشینه اضاعة الحدیث

یک نکته‌ای است که به لحاظ تاریخی در حاشیه بحث باید به آن توجه داشته باشیم که یکی از مواردی که در کتاب‌های کلامی و مباحثات که بین شیعه و سنی هست همین محور و موضوع است که در تاریخ اهل سنت شاهد دوره‌ای هستیم که به استناد روایاتی از نشر حدیث منع می‌کردند و در شیعه چنین چیزی وجود ندارد این به لحاظ تاریخی قابل مذاقه و تأمل هست.

در حقیقت روایاتی علاوه بر اینکه فی حد نفسه این امر را ترغیب می‌کند به نحوی یک نوع نظارت به منع حدیث هم دارد یعنی جریان منع حدیثی که وجود دارد همان قصه‌ای است که عمر تأکید می‌کرد و می‌گفت اگر حدیث زیاد نقل بشود موجب می‌شود که کتاب و قرآن موجب تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

در الغدیر هم مفصل این را بحث کرده است. این یک بحث تاریخی است که در جای خود باید تأمل کرد و اگر دقتی شود شاید نکات جدیدی به دست بیاید.

## نکته

این مجموعه روایاتی که با عناوین متعدد ترغیب به حدیث و تعاطی حدیث کردند به سه دسته تقسیم می‌شود:

- یک گروه خصوص تعلیم را می‌گوید؛



- یک گروه به عناوینی اشاره می‌کند که جزء مقدمات تعلیم است و تعلیم را نمی‌گیرد؛
- و یک گروه هم عناوینی دارد که هم تعلیم را می‌گیرد هم مقدمات تعلیم و انحصار دیگری که فرد تلاش می‌کند برای اینکه حدیث در میان مردم بماند و به‌عنوان یک میراث دینی محفوظ بماند.

خیلی از این عناوین جزء گروه سوم است یعنی همان‌جا که می‌گوید بسط الحدیث و نشر الحدیث با این عناوین در روایات که می‌آید، بسط الحدیث یک عنوان مطلق است کتابت حدیث، چاپ حدیث استنساخ آن در دوره‌های قدیم که بوده حفظ کتاب‌ها نشر کتاب‌ها را می‌گیرد هم اینکه حدیث را به دیگران آموزش بدهد آن هم بسط الحدیث و نشر الحدیث؛ حفظ الحدیث را بحث کردیم همین‌طور بسیاری از این‌ها هم تعلیم را می‌گیرد هم سایر اموری که در بقا و حفظ حدیث مؤثر است.

مجموعاً روایات به‌خوبی این نکته را افاده می‌کند که همان‌طور که نسبت به آموزش قرآن و تعاطی با قرآن و ارتباط جامعه با قرآن و تلاش برای اینکه دیگران با قرآن مأنوس بشوند ترغیب شده بود در رتبه بعد از آن شاهد ترغیب و تأکید بر بسط حدیث هستیم. گویا در مجموعه روایات یک نوع تواتر معنوی دارد و در این روایات علی‌رغم اینکه عناوین متعدد و تعابیر متفاوت است روایات ضعیف و صحاح وجود دارد اما شاید تعدد آن در حدی باشد که این روایات و خیلی روایات دیگر که با مدلول التزامی این را می‌رساند نه مدلول مطابقی، این روایات مدلول مطابقی بود بسیاری از احادیث در ابواب جلد هیجده داریم که به مراجعه و شناخت ائمه، شناخت روایات آن‌ها تأکید می‌کند این ترغیبات به نحوی دلالت بر این می‌کند که این امر مستحسن است و خوب است که نشر پیدا بکند؛ بنابراین مجموعاً اگر نگوییم تواتر لفظی -چون تعابیر متفاوت است شاید تواتر اجمالی نباشد- ولی تواتر معنوی وجود دارد روی این محور که مفادی که از روایات خواندیم به صورت مطابقی به آن اشاره شد و در بسیاری از روایات به صورت التزامی و دلالت اقتضا به آن اشاره می‌شود این محور که تعاطی جامعه با حدیث، فراگیری و نشر آن، امر مستحسن و مورد تأکید فراوان است.

## جهات بحث

بعد از فراغت از اصل روایات و دسته‌بندی آن و مفادی که تقریباً به صورت تواتر به آن اشاره می‌کنند ذیل آن جهاتی از بحث وجود دارد که فهرست‌وار به آن اشاره می‌کنم و چون غالباً از لحاظ نوع بحث و نتیجه‌گیری نظیر



بحث‌هایی است که در ضمن تعلیم قرآن و کتاب مطرح کردیم لذا اگر نکته ویژه‌ای داشته باشد به عناوین آن اشاره می‌کنم.

## جهت اول

جهت اولی این است که این اخبار نشر الفاظ حدیث را می‌گیرد یا مضامین آن را هم می‌گیرد؟ در این مورد مستندات را بحث کردیم و یکی این بود که الفاظ مراد است یا الفاظ و محتوا؟ که عین بحثی است که در قرآن مطرح کرده بودیم. روشن است که نشر حدیث به منظور محتوا و مضمون است و مضمون قطعاً در اینجا مراد است که مقداری با قرآن فاصله می‌گیرد چون قرائت ظاهر قرآن با عنوان خاص و تأکیدات فراوان مورد ترغیب قرار گرفته بود و با توجه به اینکه در حدیث نقل به معنی هم جایز است به آن شکل تعبد به الفاظ در حدیث شاهد نیستیم و در روایاتی که ترغیب کرده تعبد به الفاظ وجود ندارد بلکه فرمودند که می‌توانید الفاظ و مضامین را عوض کنید یعنی توجه به ظاهر و الفاظ یک درجه از آنچه در قرآن بود تنزل پیدا می‌کند و چنان تأکیدی در روایات نیست به لحاظ قرائن عقلی و لبی هم الفاظ اهمیت به آن معنی ندارد و شاهد بر این می‌شود که بیشتر حفظ مفاد و محتوا اهمیت داشته است البته نه به حدی که الفاظ اصلاً مهم نباشد بلکه در حدی که در آن دوره می‌خواستند نقل بشود مهم است. در این دوره هم نقل به مضمون جایز است منتها جای احتیاط است و تا می‌تواند عوض نکند آن زمان هم این طور بوده است.

## نکته

نکته‌ای وجود دارد که تعبد به الفاظی که ما در قرآن بود اینجا نیست هم قرائن لبی این را نشان می‌دهد هم در خود روایات، وقتی چند روایت می‌گوید نقل به مضمون کنید گرچه باید دقت و احتیاط بشود، نشان می‌دهد که از اهمیت الفاظ اینجا کاسته می‌شود و منتقل کردن مفاد با حفظ نکات و احتیاطات مانعی ندارد و از طرفی بسیاری از عناوین وقتی می‌گوید نشر حدیث، بسط حدیث در درونش این نهفته است که یعنی محتوا را آموزش می‌دهد و به خصوص روایاتی که تعلیم دارد که علموا اولادکم و امثال این‌ها. تعلیم که می‌دهد «قبل ان یسبقکم الیهم المرجئه» آنجا قرینه دارد که می‌خواهد مضمون را یاد بدهد. قرائن زیادی در این روایت وجود دارد که مضمون هم هست و بحث مهمی ندارد.



سؤال:

جواب: یکی از مشکلات، استظهارات فقهی ما است جایی که استظهارات روی چیزهای خیلی ریز می‌رود و به واو و فاء برمی‌گردد یک مقدار سخت می‌شود ولی پاسخی که در فقه امروز ما وجود دارد این است که نقل مضمون از یک فردی که خبیر به لغت است و علی‌القاعده باید نکات آن محفوظ بماند، ضمن اینکه از نظر تاریخی تقید داشتند که حفظ بشود و لذا سؤال می‌کنند. در واقع ائمه وقتی فرمودند می‌توانیم نقل مضمون بکنیم مثلاً بگویید تعال یا حلم در واقع می‌خواهد جلوی وسواسی را بگیرد که موجب می‌شد حدیث باقی نماند؛ یعنی یک نوع احتیاط و دقتی در کار بود که اگر می‌خواستند آن را به کار ببندند همه با این احتیاطات و وسواس‌ها که امروز از امام صادق شنیده به خصوص آن زمان که به حفظ هم خیلی تکیه می‌شده و گاهی می‌نوشتند؛ امام می‌فرماید خیلی وسواس به خرج نده ولی تأکید کرده تعال و حلم که مثال هم زده است. اگر در این حد رعایت نقل مضمون با دقت باشد می‌شود به استظهارات الفاظ هم اهتمام کرد البته بعضی جاها آن قدر ریز می‌شود که واقعاً سخت است.

از مباحثی که در پیش‌فرض‌های اجتهاد امروز می‌گوییم یکی همین است و خیلی بحث مهمی است و روات خیلی فرق می‌کند وقتی محمد بن مسلم باشد، زراره باشد، یونس بن عبدالرحمان باشد، چهره‌های ممتاز که فقیه بودند و اهل دقت‌های درست و حسابی بودند حساب آن با راوی معمولی فرق می‌کند. این هم نکته‌ای که در آنجا باید بحث کرد. در حدی که به بحث ما ارتباط دارد این مضمون هم با قرائن متعدد ملحق به همین است.

سؤال:؟

جواب: بله با نقل به معنای با این دقت و احتیاط می‌سازد یعنی خود روایات معنا کرده است و می‌گوید مجاز هستید با رعایت احتیاط نقل به مضمون بکنید مثال خوبی زده می‌گوید تعال و حلم خیلی به هم نزدیک است در حد مرادف است.

## جهت دوم

یک بحث دیگر که نظیر آن در قرآن هم داشتیم وجوب و استحباب است. این روایات مفید و خوب است یا استحباب؟ وجوب نشر است یا استحباب؟ با دقت در روایات معمولاً به این شکل است چون جایی که امر دارد مانند علموا معمولاً سندهای معتبری ندارد و غالباً به صورت وعده ثواب و بیان آثار برای این‌ها است و فضا و شرایط هم نشان‌دهنده ترغیب و استحباب است نه وجوب، در حدی که بشود برای وجوب نشر حدیث به‌طور عام و



مطلق به یکی از این‌ها استشهاد کرد چنین چیزی استفاده نمی‌شود. غالباً ثوابی داده و وعده‌ای برای آن ذکر کرده است و اگر امری هم دارد قرائتی همراه آن است که نشان‌دهنده این است که نمی‌خواهد وجوب مطلق و عامی را اینجا قرار بدهد؛ و لذا علی‌القاعده باید قائل به این بشویم که تعلیم حدیث و نشر حدیث استحباب دارد که البته استحباب مؤکدی است - همان‌طور که در قرآن عرض کردیم اینجا هم همین‌طور است - مگر اینکه عناوین خاصه‌ای بیاید. عناوینی که در قرآن کریم می‌آید و موجب وجوب می‌شود یعنی تبدیل استحباب تعلیم قرآن به وجوب تعلیم قرآن، این‌ها بود؛

- ترک تعلیم موجب تخفیف کتاب الله باشد، یک نوعی استخفاف به شمار بیاید؛
- ترک تعلیم مصداق کتمان علم بشود؛
- اگر تعلیم نشود موجب محجوریت قرآن بشود؛
- جایی که شخص در عمل به یک تکلیف نیاز به تعلیم کتاب دارد.

عناوینی که عرض کردیم تقریباً به نحو کلی اینجا وجود دارد یعنی عناوین ثانویه‌ای است که مطمئن هستیم ضیاء حدیث که مبنای فرهنگ و معارف جامعه است اگر پیدا بشود عنوان ثانوی منجزی است که قطعاً حرام است و واجب است نشر داده بشود تا مانع از ضیاء حدیث بشود یا جایی که تعلم و تعلیم مبنای اعمال و تکالیف اشخاص است اما فراتر از این استحباب می‌شود؛ بنابراین در اصل مثل قرآن و استحباب است مگر اینکه عناوین ثانویه‌ای موجب وجوب تعلیم و نشر حدیث بشود. -ریزه‌کاری‌های که در تعلیم قرآن گفتیم تقریباً اینجا هم جریان دارد و لذا فهرست‌وار از آن عبور می‌کنم -

## جهت سوم

بحث دیگری بود که حکم وجوب یا استحباب، عینی است یا کفایی؟ اصل در آن به خاطر قرینه خاصی که وجود دارد کفایی است، نشر و آموزش حدیث و معارف حدیث به دیگران واجب کفایی است کسی که توانایی دارد باید این را انجام بدهد واجب که می‌گوییم انحلالی است یعنی باید به همه آموزش بدهد و در هر موردی همه این وظیفه را دارند اما یکی که اقدام بکند و مصداق آن تمام بشود منتفی می‌شود. دو قرینه ذکر شد برای اینکه یک واجب کفایی بشود، قاعده اصولی را گفتیم و قاعده مهم این است که عقل آن را می‌فهمد که مصداق بعد از اینکه قیام



کرد مورد ندارد، اینجا هم منحل به اشخاص می‌شود. البته نشر و بسط حدیث یک معنای عام اجتماعی هم دارد یعنی کاری بکنید که کتاب‌های حدیثی و نرم‌افزارهای حدیثی در جامعه وجود داشته باشد آن هم بر حسب احوال و حالات متفاوت واجب کفایی یا مستحب کفایی می‌شود یعنی بعد از اینکه در هر موردی کسی قیام کرد دیگر مصداقی بر آن نیست. -البته در بحث کفایی عینی ریزه‌کاری‌های داشتیم که تقریباً اینجا هم جاری است -

## جهت چهارم

بحث چهارم تعبدیات و توسلیات است طبق بحث قبلی اینجا تعبدی است یا توسلی؟ که گفتیم توسلی نوع دوم است در بحث مفصلی تعبدی و توسلی را معنا کردیم که توسلی دارای دو نوع است که در اصول خیلی خوب باز نشده بود ولی بحث اصولی آن را کاملاً باز کردیم. این از توسلی نوع دوم است که قوام تکلیف به قصد اخلاص نیست، گرچه ثواب را بالا می‌برد اما ریای در آن حرام است. طبق آنچه می‌گفتیم می‌شود واسطه بین تعبدی و توسلی بشماریم یا به بیان دقیق‌تر توسلی نوع دوم قرار بدهیم. اینجا هم به همان ترتیب است زیرا اتصالات ادله می‌گوید توسلی است یعنی دو نکته می‌رساند که روایات توسلی نوع دوم است؛ نکته اول اینکه اتصالات این ادله نگفته قصد قربت می‌خواهد مثل روزه و نماز و لذا توسلی می‌شود اما اینکه توسلی نوع دوم است برای اینکه همان‌طور که در قرآن داشتیم کسی که قرآن را بخواند یا آموزش بدهد یا فراگیرد برای اینکه جلوی دیگران مقام پیدا بکند یا برای ریا وعده عذاب داده شده بود، نظیر این در باب حدیث هم داریم که اگر وسیله خودنمایی و ریا و جدال قرار بدهد مذمت شده است به خاطر این دو نکته اینجا هم توسلی نوع دوم می‌شود که روایات آن در همین باب است.

## جهت پنجم

بحث دیگر نفسیت و غیریت است که طبق استدلالاتی گفتیم نفسی است و احکام آن را ذکر کردیم.

## جهت ششم

بحث ششم این است که در انتخاب شیوه آموزش ادله اطلاق دارد و روایات مطلقه که ما را ترغیب به گزینش بهترین راه‌ها می‌کند هم عقل این را می‌گوید که این حکم عقلی مستقل است و شرع هم آن را تأیید می‌کند و هم در



روایات آمده است. این نکته را در بحث‌های چهار سال قبل هم تأکید می‌کردیم که یکی از احکام ادله الان مطلق است می‌گوید به‌عنوان یک واجب یا مستحب بر حسب شرایط متفاوت قرآن آموزش بده، حدیث آموزش بده؛ اما چگونگی آموزش اطلاق دارد و شیوه‌ها متفاوت و متغیر است؛ اما در اتخاذ شیوه‌ها یک حکم عقلی مستقل داریم که عقل می‌گوید بهترین راه مستحسن است و الزامی در آن نیست. این از احکام عقلی مستقل است که مشمول قاعده «کلما حکم بالعقل حکم بالشرع» است و لذا حکم شرعی هم می‌شود و البته در روایات هم به این امر اشاره شده است در روایاتی که کاری که مؤمن انجام بدهد متقن و با بصیرت انجام می‌دهد، بهترین راه را انتخاب می‌کند. این‌ها همان حکم عقلی است که در روایات به آن اشاره شده؛ و لذا می‌شود گفت دلیل اطلاق دارد گرچه راجح و مستحسن است که بهترین راه و شیوه برای آموزش و نشر انتخاب بشود.

## بحث هفتم

بحث هفتم در شمول این روایات نسبت به مراحل و انواع مختلف تعلیم است یعنی برنامه‌ریزی و تدوین متن و هفت هشت نوع امر دیگری که با تعلیم مرتبط بود ولی عیناً تعلیم نبود. اینکه آن‌ها مشمول این روایات هست یا نیست، عین بحث سابق اینجا هست البته اینجا چون عنوان نشر و بسط داریم راحت‌تر است. ادله نسبت به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و تکمیل متن و امثال این‌ها برای نشر حدیث شمول دارد در قرآن این‌ها را با وجوه خاصی اثبات می‌کردیم و مفصل بود. بحث اینجا از یک جهت راحت‌تر است برای اینکه ده عنوان و تعبیری که در روایت داریم نشر حدیث، بسط حدیث، افاده حدیث، روایت حدیث، تسدید لقلوب المؤمنین، عناوینی دارد که به راحتی اشکال دیگری که عنوان تعلیم بر آن صادق نیست ولی در تعلیم هم می‌تواند مؤثر باشد آن‌ها را در برمی‌گیرد. هر یک از این‌ها را در قرآن یک جلسه بحث می‌کردیم چون خیلی تفاوت نیست فقط طرح کلی شد مگر جاهایی که نکته خاصی داشت که عرض کردم.

سؤال:؟

جواب: گفتیم نقل به مضمون اگر آن رعایت و شرایط باشد جایز است خود روایت باشد. در سخنرانی‌ها و روایاتی که الان نقل می‌کنیم زمان ائمه طاهرین چاپ و کتابت به این شکل امروز نبود روات مسئله‌ای را سؤال می‌کردند و گاهی یادداشت می‌کردند بعضی هم حفظ می‌کردند گاهی این اندازه نمی‌شود و نقل مضمون جایز است.





در این زمان هم نقل به مضمون و نسبت دادن به امام بدون الفاظی که در روایات موجود آمده است جایز است چون الزاماً نمی‌توانیم بگوییم الفاظ ائمه است احتمالاً تغییراتی در آن پیدا شده است.

## نکته اول

خیلی وقت‌ها که ما حدیث را نقل می‌کنیم تلقی مخاطبان این است که همانی است که در اصول کافی نوشته شده است یا در وسائل یا بحار آمده است اگر این تلقی وجود دارد در این فضا من نقل به مضمون کنم این یک نوع اقراء به جهل است و عنوان ثانوی دارد که الان پیدا شده است این حدیث را خواند ولی درست نخواند برای اینکه انتظار مخاطب و قرائن موجود در این بوده که عین آن الفاظ را نقل می‌کند. اگر آن نقل نشود به عنوان ثانوی اشکال دارد ولی وقتی تصریح بکند من دارم مضمون حدیث را می‌گویم که امام فرمودند سه چیز این آثار را دارد، اگر دقت لازم در مضمون و انتقال مضمون باشد عیب ندارد و زبان‌های دیگر هم نوعی نقل مضمون است و لذا گاهی عنوان ثانوی دارد. به طور کلی این بحث یکی از پیش‌فرض‌های اجتهاد آنجاست.

## نکته دوم

نکته دیگری این که یک سؤال جدی وجود دارد که نقل به مضمونی که ائمه اجازه دادند در روایات هم باید دقت بشود یعنی از ابتدا آزاد گذاشتند که با دقت به مضمون نقل کنیم یا چنانچه عین الفاظ یادت نیست می‌توانی نقل کنی؟ این هم یک نکته که باید در روایات بررسی بشود.

## نکته سوم

یک نکته این بود که در مرحله‌ای این کار را انجام شد آیا در مراحل بعدی هم مجاز به این کار است به خصوص اگر عناوین ثانوی بشود؟

## بحث هشتم

یکی از مباحث این است که موارد کلیدی در اجتهاد هستند که بعضی خوب بحث نشده است البته کم‌وبیش بحث شده ولی بعضی قواعد آن در بحث روشنفکری امروز خیلی مورد ابتلا است - از خدا می‌خواهیم توفیقمان بدهد بتوانیم مجموع بحث‌ها را در چند جلسه بحث کنیم کار ارزشمندی می‌شود کم‌وبیش در روزهای اخیر افرادی انجام



دادند یکی از آقایان کتابی نوشته و پایان نامه سطح چهارش را در همین موضوع زیر نظر خود من می نویسد - در حال باید ببینیم نقل به مضمون مطلقاً اجازه داده اند یا در جایی که امکان عین الفاظ نبوده اجازه دادند و با چه شرایط و قیودی اجازه داده شده است و در همه زمانها است یا بعد از تثبیت الفاظ دیگر این اجازه نیست. اینها نکات مهمی است که ندیدم جایی بسط داده بشود، باید روایات اصل نقل مضمون را بررسی کرد و حدود ده نکته کلیدی ذیل آن روایت مورد تحلیل قرار داد.

## جمع بندی مباحث

تا اینجا هم تعلیم قرآن به طور خاص استحباب مؤکد دارد الا در مواردی که واجب می شود هم تعلیم و هم تعلم الحدیث و معارف حدیث و حلال و حرام حدیث استحباب مؤکد دارد که در رتبه بعد از قرآن گاهی با شرایط خاصی وجوب پیدا می کند. این هم نوعی نقل مضمون است و مناسب است به عنوان جهت مستقلی جهت هشتم بگذاریم که حکم ترجمه حدیث چیست؟

البته جواب واضح است که ترجمه حدیث بعضی از عناوین را می گیرد شاید بعضی از این عناوین مثل عنوان حفظ الحدیث یا روایت الحدیث یا کتابت الحدیث در خود الفاظ عربی ظهور داشته باشد ولی مفاد بعضی مطلق است وقتی می گوید حدیث ما را نشر بده و ابلاغ کن قطعاً یکی از مصادیق آن هم ترجمه می شود.

سؤال:؟

جواب: نشر حدیث که می گوید «نشره و ابلاغه الا من لا يعرفه الحدیث الا غیر العارف» ابلاغ به غیر عارف دو قسم می شود: اولاً عربی به او یاد بدهیم که خود او بفهمد که مقدمه نشر حدیث می شود، ثانیاً خود حدیث را به زبان او ترجمه بکند. هر دو مشمول این عنوان هست به خصوص اگر جایی منحصر بر قسم دوم بشود، ولی فی حد نفسه اطلاق دارد و ترجمه را می گیرد و فقط الفاظ نیست و اگر مضامین و محتوا باشد ترجمه و انواع و اشکال دیگر هم می شود. البته در روشها حتی اینکه در شیوه های مدرن و قالب های جدید مثلاً در قالب طرح و تفسیر و نمایشگاه و امثال اینها انجام بدهد را هم می گیرد. الان کارهای قشنگی می کنند مثلاً در آیات قرآن به صورت موضوعی تصاویر درست می کنند که معارف و مضامین در ذهن بچه ها خوب جا می افتد که همه مشمول اطلاقات است.

اطلاقات اینها را می گیرد این که عرض کردم گاهی واجب می شود، جایی که برای خواص باشد و مبنای اجتهاد باشد و نیاز به اجتهاد باشد معلمی که آشنای به احادیث است برای اینکه مجتهد یا عالمان دینی تربیت بکند و



مضامین به صورت عمیق بررسی بشود، واجب می‌شود. نشر حدیث مستحب است الا در موارد خاص یکی از موارد جایی است که بقای معارف حدیثی به این است که مجتهد تربیت بشود، علمای فقه الحدیث و فقیهان آشنای به حدیث تربیت بشوند و شرایط خاصی است که آن را الزامی می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آله الاطهار